

مقدمه‌ای بر

# آئین کهنی

## پیشگفتار

بیش از صد و پنجاه و پنج سال از پیدایش آئین بهائی در جهان می گذرد - در این مدت نسبتاً کوتاه بسیاری از اهل قلم مقاله ها و کتاب هائی درباره این آئین نگاشته و بر بنیاد باورها و ذوق خود مطالبی در رد یا اثبات با صرفاً تشریح آن ترتیب داده اند -

اگرچه آئین بهائی از ایران برخاسته است با این حال بهائیان آن کشور به حکم حکومت های وقت هرگز مجاز نبوده اند که آزادانه آثار خود را در میان هموطنانشان در ایران انتشار دهند - به همین علت بیشتر مطالبی که راجع به دیانت بهائی در دسترس ایرانیان قرار گرفته - آلوده به غرض نویسندگان بوده و پرده از حقیقت برداشته است - به بیان دیگر - بسیاری از اطلاعاتی که بیشتر ایرانیان درباره بهائیان و مرام آنان به دست آورده اند - ناشی از مطالبی بوده است که مخالفان آن آئین در نوشته های خود بارها گفته و باز گفته اند -

راست این است که در طول تاریخ بشر همیشه بوده اند کسانی که تنها باور خود را باور حق و درست دانسته و ناب شنیدن عقیده و اندیشه های دیگران را نداشته اند و به محض رویارویی با فکری نوین زمام خرد و زبان و قلم را به دست تنگ نظری سپرده و به رد و تخطئه اندیشه های جدید برخاسته اند - ناگفته پیداست که روشن اندیشان راهی جز این در پیش می گیرند -

اکنون این امکان فراهم آمده است که فارغ از محدودیت هائی که در ایران وجود داشته و دارد و در محیطی آزاد اصول و تعالیم آئین بهائی را با هموطنان عزیز مقیم خارج از ایران در میان نهیم - روی سخن در این جزوه کوتاه با کسانی است که می خواهند بدون غرض و پیش داوری کلیاتی درباره آئین بهائی بدانند -

## ۱- کلیاتی درباره جایگاه دین در تاریخ

قانون تغییر در جهان  
شاید در جهان بسیار کمیاب باشد اموری که بتوان درباره آن با قاطعیت و به نحوی کلی حکمی صادر کرد. اما می‌توان با قاطعیت و به نحوی کلی حکم کرد که در جهان هستی همه

چیز دستخوش دگرگونی است؛ همه چیز در معرض تغییر است. در هیچ‌جا نشانی از ثبات نمی‌توان جست. در هیچ‌جا سراغی از ماندگاری و تغییرناپذیری نمی‌توان گرفت. شاید بتوان گفت که تنها قانونی که تغییر نمی‌پذیرد خود قانون تغییر است. بدین ترتیب می‌توان با این سخن متناقض‌نما ادعاء کرد که تنها ثباتی که در جهان وجود دارد در نفس ناموس تغییر است.

دیگرگونی هم در مورد اشیاء طبیعی و مادی صورت می‌گیرد و هم در امور غیرمادی و معنوی پدید می‌آید. انسان و هر آنچه به او ارتباط یابد نیز از این حکم کلی جدا و مستثنی نیست. آدمی از آنرو که در جهان به سر می‌برد - و نه الزاماً بدان سبب که از جهان است - تابع قوانین آن است. پس می‌توان گفت که قانون تغییر بر احوال انسان نیز حکم می‌راند و او را در رهگذار زندگی خویش دیگرگون می‌سازد.

از آنجا که انسان در این جهان در چارچوب زمان و مکان زندگی می‌کند، به ناچار محاط به شرایط و اوضاع زمانی و مکانی می‌شود و این واقعیتی بدیهی است که به‌راستی نیازی به اثبات آن نیست. همه مظاهر زندگی انسان نیز متحول و تغییرپذیر است. تاریخ بشری در واقع کارنامه دیگرگونی تمامی پدیدارهای زندگی انسانی انسان است. این دگرگونی‌ها همه جوانب زندگی آدمی را - از چگونگی تغییرات جسمانی او گرفته تا شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فکری و هنری و غیر آن - در بر می‌گیرد. دین و قانون تغییر دین نیز از دسترس تغییر و تحول بیرون نیست، زیرا دین یکی از مظاهر زندگی بشری است و به همین سبب عوامل تحول و دیگرگونی در آن نیز

عمل می کند و از آن چیزی جز آنچه از پیش بوده است، می سازد. اما تا آنجا که تاریخ اختلافات اهل ادیان نشان می دهد، اگر نگوئیم همه پیروان ادیان گوناگون، دست کم می توان گفت بیشتر آنان قانون تغییر و تحول را در مورد دین خود جاری نمی دانند. بدین معنی که دین را - به ویژه دین خود را - نظامی تغییرناپذیر و جاودانی تلقی می کنند که تا آن زمان که انسان در جهان باشد، ضامن سعادت او خواهد بود. شاید بسیار دشوار بتوان در میان پیروان دین ها و آئین ها کسانی را یافت که تغییر را در ارتباط با دیانت خود بپذیرند و آن را نیز مشمول این حکم کلی جهان بدانند.

اما راست این است که دین نیز، مانند دیگر پدیده های این جهان، متغیر است و زاد و مرگی دارد. هر دینی در شرایط ویژه ای زاده می شود؛ دوران نوزادگی و کودکی را می پیماید؛ می روید و می بالد؛ گسترش می یابد؛ بر مردم سرزمین ها و فرهنگ هائی که با آن روبرو می شود اثر می گذارد؛ همچنین از آنها تأثیر می پذیرد؛ خود فرهنگ و تمدنی به بار می آورد؛ تاریخ می سازد و سرانجام در شیب کهنسالی می افتد، سالخورده می شود، از تاب و توان باز می ماند و خود به تاریخ می پیوندد.

**ظهور ادیان در** انکار نمی توان کرد که دین در زندگی مردمان اثر  
**تاریخ بشر** زیادی نهاده است. تاریخ بشریت را نمی توان جدا  
از تأثیر ادیان مطالعه کرد. این تأثیر نخست زایا

و سودمند است و زندگی آدمی را پربارتر می سازد. دین ها با شمار اندکی از پیروان آغاز می کنند. نخست سخن از آرمان ها و هدف های تازه است. پیروان دین جدید با ایمانی افزایشنده به گسترش دامنه آئین نوین می پردازند و به اصطلاح تبلیغ می کنند. از آنجا که شمار پیروان در آغاز اندک است، همبستگی در میان آنان، در مقایسه با دوره های آینده، بیشتر است. بسیار می شود که دینی، پس از گسترش و نفوذ در زادگاه خود، به سرزمین های دیگر سرایت می کند و در آنها هم ریشه



می‌دواند و استوار می‌شود. از این مرحله به بعد رفته رفته فرهنگی نوین از آمیزش آن دین با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر پدید می‌آید. از این رهگذار است که اهل دانش و بینش و هنر و اندیشه ظاهر می‌شوند و مجموعه فرهنگ و تمدن بشری را بارورتر و سرشارتر می‌سازند.

**اصول و فروع** با يك نظر کلی به ادیان می‌توان يك جنبه ثابت در تعالیم ادیان و يك جنبه متغیر در آنها تشخیص داد. با اندکی مسامحه می‌توان گفت که در همه ادیان

جنبه ثابت — که در واقع "اساس" آنهاست — کما بیش از وحدتی نسبی برخوردار است. به عبارت دیگر، وجوه مشترکی ثابت و همانند در میان ادیان گوناگون وجود دارد، خواه این ادیان از جمله آئین‌های سامی مانند آئین یهود و مسیحیت و اسلام باشد یا از ادیان غیرسامی همچون کیش بودائی و هندی و زردشتی و یا از ادیان سازمان نیافته و بومی افریقا و امریکا و جز آنها. این وجوه مشترک به طور کلی عبارت است از:

- اعتقاد به میدانی که از آن بعنوان خدا نام برده می‌شود
  - اعتقاد به رسولان و پیام‌آوران بعنوان رابط میان مردم و مبدأ مذکور
  - اعتقاد به شریعت بعنوان مجموعه‌ای از اوامر و نواهی — بکن‌ها و مکن‌ها — و آداب و رسوم رفتار دینی، و در نتیجه،
  - اعتقاد به مجازات و مکافات اینجهانی یا آنجهانی بعنوان نتیجه رفتار مخالف یا موافق با شریعت
  - وجود مجموعه‌ای از تعلیمات اجتماعی و احکام و قوانین مربوط به زندگی جاری مردم
  - اعتقاد به اصول اخلاقی بشردوستانه‌ای مانند محبت و مهربانی به نوع و راستی و درستی در رفتار و دوری از دروغ و ریا و آزار و غیره
- همانگونه که گذشت، می‌توان (البته با اندکی مسامحه) وجوه

اشتراکی را که در بالا بدان اشاره شد، در اکثر ادیان یافت. اما آشکارا اختلافاتی نیز در ادیان به چشم می‌خورد. تفاوت‌هایی که دین‌های گوناگون با هم دارند معمولاً در رابطه با چگونگی جزئیات راجع به تفسیر و تعبیر وجوه مشترک آنها پدید می‌آید. به بیان دیگر، آنچه ادیان را از یکدیگر جدا می‌سازد، همانا فروع مربوط به آداب ستایش و روابط اجتماعی و معاملات، یا به عبارت دیگر، جزئیات مربوط به اعتقاد به خدا و پیغمبران و دستورهای شریعت و قوانین و احکام و اصول اخلاقی است نه نفس اعتقاد به آنها؛ و ای بسا که اگر پیروان آئین‌های گوناگون نیک بنگرند و به اصل دین چشم بدوزند، اختلافی چندان بنیادی در میان دین خود و دیگر دین‌ها نیابند.

پس می‌توان گفت که جنبه ثابت ادیان از وحدتی نسبی برخوردار است. اما جنبه متغیر ادیان را می‌توان در ساحت تفاوت‌های آنها با یکدیگر بررسی کرد. بنا بر آنچه گفته شد، تفاوت‌هایی که در ادیان وجود دارد در فروع و جزئیات است، اما این تفاوت‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا همه اختلافاتی که در دین‌های گوناگون وجود دارد ناشی از همین تفاوت در جزئیات است. اما جنبه متغیر دین تنها حاکی از وجوه اختلاف یک دین در رابطه با دیگر ادیان نیست، بلکه این جنبه متغیر - یا فروع - در طول تاریخ تحول و پیشرفت دین واحد نیز تغییر می‌کند. بعنوان مثال، طرز تلقی مفاهیمی چون بهشت و دوزخ و عبادات در میان پیروان یک دین در زمان‌های مختلف یکسان نمی‌ماند. یکسان نبودن و یکسان نماندن این طرز تلقی مقوله‌های گوناگون دینی ناشی از دیگرگونی اوضاع و شرایط کلی فکری و اجتماعی است.

بنا به اصلی که از پیش بدان اشاره شد، ناگفته پیداست که جامعه بشری نیز پیوسته تغییر می‌یابد. عوامل گوناگون جسمانی و بدنی و محیط زیست، اوضاع اقتصادی و سیاسی، شرایط دینی، علم و صنعت، هنر و ادبیات، همگی در ایجاد این تغییر دست دارند. جامعه پا به پای زمان و با تأثیر عوامل یادشده به پیش می‌رود و گسترش می‌یابد و به گونه‌ای جز آنکه از پیش بود در می‌آید و در نتیجه برداشت مردمان از دین و فروع آن دیگرگون می‌شود.

هدف ادیان هدف هر دینی در وهله نخست آموزش اخلاق و

سامان بخشیدن به روابط مردمان و نشان دادن

راهی برای زندگی آنان است، آفریدن فضائی برای ایجاد و گسترش یگانگی و مهر و داد در میان آدمیان است، تعیین غایت و هدف و معنی بخشیدن به زندگی انسان است. کوتاه سخن، تغییر اوضاع موجود، یا از دید دین، بهبود آن، است. البته هدف‌های هر دینی در ارتباط با اوضاع و شرایط محیطی که از آن برخاسته است، تعیین می‌شود.

شاید بتوان گفت که هیچ دینی در زمان زایش و دوره نخستین

رویش خود با وضع موجود در زمان خود سر سازگاری ندارد. حتی شاید بتوان ادعا کرد که تغییر دادن وضع موجود از جمله علت‌ها و نیز هدف‌های اصلی پدید آمدن ادیان است. نخست دین بعنوان عاملی ثابت دست به تغییر شرایط موجود می‌یازد و اوضاع جامعه‌هائی را که با آن روبرو می‌شود، دیگرگون می‌سازد. باورهای مردمان را با تردید می‌نگرد؛ نظام ارزش‌ها، اعم از اخلاقی و اجتماعی و قانونی و فلسفی و سیاسی و جز آن را، به زیر سؤال می‌کشد و بسیاری از اعتقادات مرسوم دینی را که مردم با گذشت زمان از جمله بدیهیات انگاشته‌اند، از نو تعبیر و تفسیر می‌کند.

محوه تدنی اما در اینجا پرسشی می‌توان طرح کرد: پس از

جوامع دینی آنکه تغییر مورد نظر حاصل شد و جامعه به

صورتی که دین در ابتدا معین کرده بود درآمد چه

خواهد شد؟

پاسخ به این پرسش چندان آسان نیست، اما نادیده نمی‌توان گرفت که عاملی که زمانی می‌کوشید اوضاع را دیگرگون سازد، حال با شرایطی کاملاً متفاوت با آنچه از پیش وجود داشت روبرو شده است، چه که جامعه با گذشت زمان و به مدد عوامل گوناگون، که دین مذکور نیز از جمله آنهاست، دیگرگون شده و به صورتی متفاوت با آنچه از پیش بود، در آمده است. در این حالت نیز دین، مانند زمان نخستین ایجاد

آن، با شرایط جامعه سر سازگاری ندارد، منتهی این بار دین - یا بهتر آنکه بگوئیم رهبران دین - به جای کوشش برای تغییر وضع موجود خواستار تثبیت و ابقاء و حفظ آنند. بدین صورت دین، که در آغاز عامل تغییر بود، حال به دست رهبران منع تغییر می‌شود. در این بازار است که هر نظر تازه، هر تعبیر جدید، هر کوششی برای تغییر اوضاع "بدعت" نام می‌گیرد و تخطئه و تکفیر می‌شود. نظری به دوره نخستین پیدایش ادیان بزرگ جهان و آزاری که از دست رهبران و پیروان دین گذشته بر سر بانیان و مؤمنان آئین جدید رفته، شاهد گویانی بر این مدعاست.

اکنون اگر وضع دین با زمان آغاز و دوره رویش و گسترش آن مقایسه شود، تفاوتی ماهوی و بنیادین دیده خواهد شد: بسیاری از اصول به دست فراموشی سپرده شده و در عوض فروع و جزئیات و مسائل ثانوی تا مقام اصول فرا رفته است. هدف‌های غائی دین یعنی نزدیک شدن به سرچشمه هستی آدمی و بازگشت به اصل (خدا) و ارزش‌هایی چون برادری و برابری و دوستی و مهربانی و راستی و یگانگی را ارجی نمانده و در عوض جزئیات مربوط به چگونگی خواندن نماز و گرفتن روزه و بطور کلی احکام ثانوی و فرعی اهمیت تام به خود گرفته و در نتیجه هدف اصلی این عبادات و احکام فراموش شده است. آنچه شرع برای حفظ تدین لازم می‌شمرد، اهمیتی بیشتر از آنچه در خور آن است یافته و تبدیل به توجه مُفرط به شرعیات شده است. بدین ترتیب اجرای فرائض شرعی به صورت اموری دشوار و پیچیده در آمده و راه و روش زندگی بدل به رعایت مشتی شعائر و رسوم و آداب ظاهری گردیده است.

گفتیم که تمدن‌ها و فرهنگ‌های دینی، مانند دیگر مظاهر زندگی انسانی، زاد و مرگی دارند. آنگاه که آرمان‌های یک دین واقعیت یابد و هدف‌هایش حاصل شود، هنگام ثمردهی و اثربخشی مثبت آن به پایان رسیده است. واقعیت این است که دین نیز، مانند هر موجود زنده دیگری، به ناچار از پس زادن و بالیدن و گسترش یافتن و میوه دادن، به

پیری می‌گراید و دست کم از لحاظ روحانی ناتوان می‌شود و راه زوال را می‌پیماید و دوران انحطاط را می‌گذراند. در این هنگام پیروان چنین آئینی نه با دین بلکه با صورت مسخ شده‌ای از آن روبرو می‌شوند. اگر هم دین در این حال نقض غرض نکند و زیان به بار نیاورد دست کم امری بیهوده به شمار خواهد رفت. اما چه بسا که دین در دست رؤسایش نقض غرض نیز خواهد کرد.

در این جاست که احکام دین به جای آنکه باعث آسایش مردمان شود، وسواس به بار می‌آورد و شرع را به مجموعه‌ای از احکام طاقت‌فرسا تبدیل می‌کند، و در نتیجه، آسایش را از میان می‌برد. روحی که زمانی دل‌ها را تسخیر می‌کرد و آن را به آتش مهر و داد و دوستی فروزان می‌داشت، وسوسه به کینه‌جویی و آزار می‌کند و تعلیم ستم می‌دهد، رشته‌های یگانگی را از هم می‌گسلد، ریشه‌های دوستی را می‌خشکاند، آتش کینه را دامن می‌زند، و چنانکه گفته شد، نقض غرض می‌کند.

**کوشش برای**  
**احیای دین**  
**قدیم**

در اینجا پیروان ادیان از راه‌های گوناگونی با دین روبرو می‌شوند. گروهی یکسره از دین می‌برند، زیرا آن را بارآور وسواس و زیان و کین و بیداد و پس‌روی می‌بینند. اینان طاقت اجرای احکام

بی‌شمار شرع را نمی‌آورند. از سوی دیگر دین را با تغییراتی که در جامعه پیدا شده است هماهنگ نمی‌یابند و بدین ترتیب روش دین را واپس‌گرایانه می‌بینند. همچنین جنگ هفتاد و دو ملت یا اختلافات فرقه‌های گوناگون دین را باعث کین و بیداد می‌دانند. و بدین جهت است که دین را یکسره ترک می‌کنند و عطایش را به لقایش می‌بخشند و خود یا به دامن نظریه‌های اجتماعی و سیاسی و فکری متداول زمان می‌آویزند و آن را جایگزین دین می‌کنند یا مصلحت را در آن می‌بینند که هر چه را پیش‌آید خوش بینگارند و زندگی را با بی‌قیدی و بدون پیروی از آئین خاصی دنبال کنند.

گروهی دیگر می‌کوشند به زمان آغاز دین بازگردند تا طراوت نخستین را در آن باز یابند. بدین منظور سعی می‌کنند شرایط نخستین زمان نیاوگی دین را فراهم سازند و آن را از بدعت‌هایی که به اعتقادشان روحانیون قشری در دین وارد ساخته‌اند، بپیرایند. اما اینان نیز توفیق چندانی نمی‌یابند، چه که ایجاد شرایط نخستین و بازگشت به گذشته در حیطه توانائی انسان نیست. اینان سنت‌گرایند و چون مقتضیات زمان و مکان را نادیده می‌گیرند و بر واقعیت تحول شرایط بشری و اجتماعی چشم می‌بندند، ناگزیر زندگی را در تناقض به سر می‌برند و این تناقض در گفتار و رفتارشان ظاهر می‌شود.

بعضی نیز تلاش می‌کنند با تعدیل و تغییر احکام دین و سعی در تطبیق آن با اوضاع زمانه آن را با شرایط زمان حال مطابقت دهند. اینان شرایط موجود را می‌سنجند، دردها و گرفتاری‌ها را بررسی می‌کنند و آنگاه درمان‌هایی را که نظریه‌های جدید فلسفی و اجتماعی و سیاسی ارائه داده‌اند از نظر می‌گذرانند و سپس می‌کوشند بین این نظریه‌ها و تعالیم دین خود هماهنگی ایجاد کنند. در اینجاست که نام نظریه‌های جدید بر نام دین مضاف می‌شود و بعنوان مثال "آگزیستانسیالیسم مسیحی" و "مارکسیسم اسلامی" و غیر آن به وجود می‌آید. این مکتب‌های جدید در آغاز افرادی را - به ویژه افراد تحصیلکرده را - به خود جذب می‌کند، اما عمر این فرقه‌ها به کوتاهی عمر نظریه‌هایی است که بدان بسته شده است. زمانی که محبوبیت و مقبولیت این مرام‌ها به پایان رسد، عمر وابستگان دینی آنها هم به پایان می‌رسد.

تجدید دین در این میان بهائیان وجه مشترکی با همه  
از نظر بهائیان گروه‌هایی که بدانها اشاره شد، دارند. از یک سو  
می‌بینند که آنچه از ادیان گذشته باقی مانده در

بسیاری از مواقع عامل بیدادگری و زیان و آزار شده است. از سویی دیگر شاهد آنند که نیروی زاینده و آفرینشگر دین دیگر بشر حیران و در

آرزوی درمان را راهی به دهی نمی‌نماید. از جهتی قانون‌ها و توجیه‌ها و تعبیرهای دین‌های موجود را جوابگوی دشواری‌هایی کنونی جهان نمی‌یابند ولی در عین حال نظریه‌های شایع زمان را نیز درمان‌پایداری برای دردهای انسان نمی‌دانند. آسیب‌شناسی بهائیان در مورد دین همانند دیگر مردمان است منتهی راه چاره را در ساختی دیگر می‌جویند.

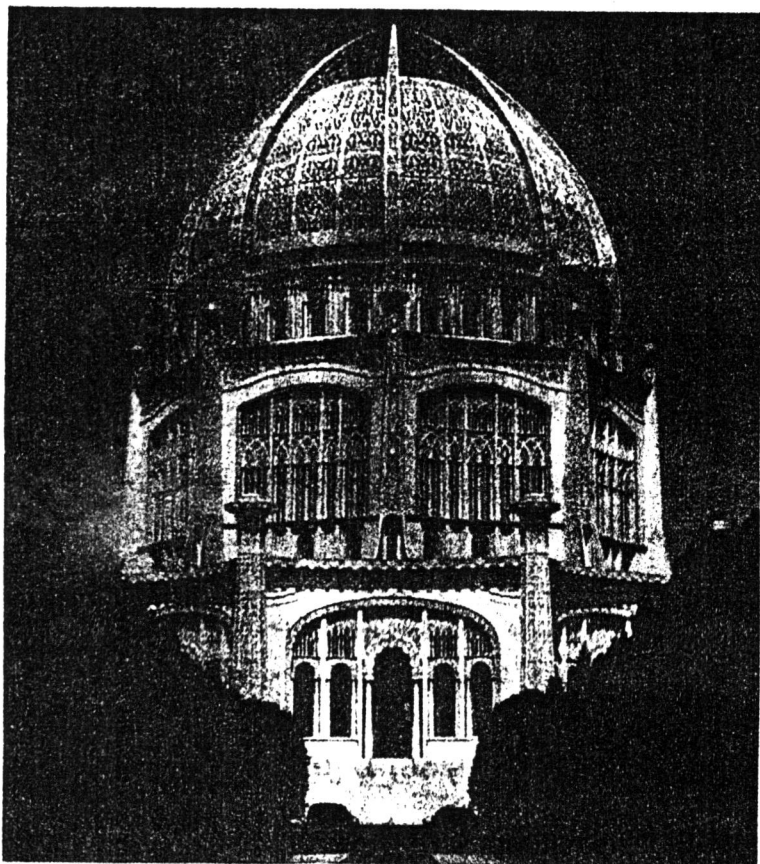
اینان بر این باورند که دین باید تجدید شود؛ اصول آن باید از نو تعبیر گردد؛ فروع و قوانین و احکام مربوط به روابط شخصی و اجتماعی آن باید با نیازهای زمان و مکان هماهنگی یابد و هدف‌هایش باید بررسی و از نو تعیین شود. اما بهائیان ایجاد این تغییرات را در قلمرو توانائی انسان نمی‌بینند، زیرا هر گاه افراد بشر خواسته‌اند اصلاحاتی از آنگونه که گفته شد در دین ایجاد کنند، به شمار فرقه‌ها افزوده‌اند و تفرقه به بار آورده‌اند و آخر کار به جای درمان درد، شدت درد را افزون ساخته‌اند. بدین ترتیب اینان معتقدند که ایجاد تغییر در دین باید توسط همان مبدائی صورت گیرد که دین را به وجود آورده است.

حدود صد و سی سال پیش حضرت بهاءالله، مؤسس آئین بهائی، شرایط جهان را چنین دیده و راه درمان را اینگونه ارائه داده است:

"... رگ جهان در دست پزشک دانا است؛ درد را می‌بیند و به دانائی درمان می‌کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی، و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می‌شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده‌اند، پزشک دانا را از او بازداشته‌اند؛ این است که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد می‌دانند، نه درمان می‌شناسند. راست را کو انکاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند..." (مجموعه‌الروح مبارکه، ص ۱۲۶۱)

آدمی را برای زندگی در این جهان راه و روشی باید. هدف و غایتی لازم است تا انسان بتواند در کوره‌راه‌های دشوار زندگی تاب

سختی بیاورد و گام بردارد. بشر را آرمان یا آرمان‌هائی می‌باید تا به امید آن عمر را به سر برد و با کوشش برای رسیدن به آن معنائی به زندگی خود بخشد. دین همواره راه و روش و غایت و آرمان به مردمان داده است. بهائیان چنین اعتقاد دارند که ادیان گذشته دیگر پاسخی برای دشواری‌های جهان امروز ندارند، زیرا که زمان کارائی آنها به سر آمده است. بدین سبب است که معتقدند که خدا بار دیگر روزنهٔ جهان ناپیدا را گشوده و فرستادهٔ دیگری ظاهر ساخته و دینی متناسب با مقتضیات زمان به مردمان ارزانی داشته است.



مشرق الادکار امریکا در ویلمت، ایالت ایلینوی



## ۲- اصول اعتقادات بهائیان

اعتقاد به خدا ) بهائیان جهان هستی را نتیجه تصادف نمی دانند و وجود انسان را امری اتفاقی تلقی نمی کنند. اینان

بر این باورند که مبدائی فراسوی جهان مادی کیهان هستی را در آغازی که آغاز ندارد به وجود آورده است. خدا در آئین بهائی هستی مطلق است، ناپیدای بی کران و درنیافتنی است. وجودش سرچشمه هستی جهان است و اعتقاد به او اصلی است که همه اصول دیگر بر پایه آن بنا می شود. هر چند بهائیان دلالتی را که در ردّ وجود خدا اقامه می شود با برهان منطقی ردّ می کنند اما در عین حال نمی کوشند وجود خدا را با دلیل و منطق اثبات کنند، زیرا بر این باورند که آنچه به دلیل اثبات شود به ناچار پیدا و کرانمند و دریافتنی خواهد شد) و ناگزیر با تعریفی که برای خدا قائلند - ناپیدای بی کران و درنیافتنی - تناقض خواهد یافت. به گفته بنیانگذار آئین بهائی:

"اسم غیب، صادق مادامی که مشهود نیست، در این صورت ظاهر نه، تا معروف شناخته گردد. و بعد از شهود، اسم غیب موجود نه تا معلوم شود. لذا غیب لایعرف بوده و خواهد بود." (الرمیّت و مظهریّت،

ص ۸۱)

بدین ترتیب در نظر بهائیان قائل شدن به وجود خدا امری اعتقادی و به اصطلاح يك اصل موضوعه است که، همانگونه که گفته شد، قبولش پایه قبول دیگر اصول است. همچنین پیروان آئین بهائی معتقدند که تا خدا بوده جهان هستی نیز وجود داشته است. علت وجود عالم را نیز تا آنجا که به دریافت آدمی مربوط شود محبت می دانند. به گفته مؤسس دین بهائی:

"عالم به محبت خلق شده و کل به وداد و اتحاد مأمورند." (امر و خلق،

ج ۱، ص ۱۴۳)

البته اینان نمی کوشند چگونگی دیگرگونی های جهان وجود را از آغاز آن تا زمان حال با اعتقاد دینی تبیین کنند، زیرا بحث درباره

تغییرات عالم مادی را امری علمی می‌دانند نه دینی و به همین جهت نیز دریافتشان از چند و چون جهان مادی بر اساس یافته‌های علمی خواهد بود.

اعتقاد به پیغمبران و ادیان و وحدت میان آنها )) بهائیان معتقدند که انسان تنها از طریق پیغامبران - که در اصطلاح بهائی "مظاهر امر" نامیده می‌شوند - با خدا پیوند می‌یابد. در الهیات بهائی پیامگزاران خدا گروهی از افراد بشرند که از لحاظ ماهیت و کیفیت خود با دیگر

مردمان تفاوت دارند. تفاوت آنان با سایر افراد بشر نسبی نیست بلکه همانگونه که جماد و نبات و حیوان و انسان تفاوتی بنیادی با یکدیگر دارند، پیغامبران نیز تفاوتشان با آدمی بنیادی است. بدین ترتیب اینان از نوابغ نیستند که از لحاظ فکر و هوش برتر از دیگران باشند. از عالمان و دانشمندان نیز نیستند که فضیلت دانش بیشتر نسبت به دیگران داشته باشند. بلکه کسانی به ظاهر انسانند که روان ایزدی در آنان جریان دارد. پیوند میان خدا و انسان تنها از راه اعتقاد به این رسولان امکان می‌یابد.

اینان حاملان پیام و بنیانگزاران دین خدایند؛ رازگشای ساحت اخلاق و راهنمای رفتار اخلاقی انسانند. بدین ترتیب چون همه از یک سرچشمه - خدا - مایه می‌گیرند، تا آنجا که مربوط به خودشان شود، با یکدیگر تفاوتی ندارند. به همین جهت دین‌هایی که بنیان نهاده‌اند، از لحاظ اصل و مبداء، با یکدیگر متفاوت نیستند. تفاوت‌هایی که در میان پیغمبران و دین‌هایشان وجود دارد از تفاوت شرایط زمان و مکان پدید می‌آید.)) هنگامی که یکی از ایرانیان، از بنیانگزار آئین بهائی درباره برتری پیغامبران و ادیان گوناگون پرسیده بود، حضرت بهاءالله در پاسخ او نامه‌ای نگاشت که خلاصه آنچه را بهائیان درباره پیغمبران و ادیانشان بدان اعتقاد دارند، در بر دارد:

"... در آن نامه دلپسند نگارش رفته بود که «کدام از کیش‌آوران بر

دیگری برتری دارد؟» در اینجا خداوند یگانه می‌فرماید: «میان پیمبران جدائی ننهیم، چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان. جدائی و برتری میان ایشان روا نه.» پیمبر راستگو خود را به نام پیمبر پیشین خوانده ... اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خردی و بزرگی نمودار، ولی ایشان مانند ماه تابان ... این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است. چه هرگاه خداوند بی‌مانند پیمبری را به سوی مردمان فرستاد به گفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد. خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود: نخستین رهنماین مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی به روشنائی دانائی، دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راه‌های آن. پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا به درمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری‌های آن آگاه است. و هرگز مرغ بینش مردمان به فراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند، جای گفتار نه، چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار.

و همچنین پیمبران یزدان هر گاه که جهان را به خورشید تابان دانش درخشان نمودند، به هر چه سزاوار آن روز بود مردم را به سوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به روشنائی دانائی راه نمودند. پس باید دیده مردم دانا به راز درون ایشان نگران باشد، چه که همگی را خواست یکی بوده، و آن راهنمائی گمگشتگان و آسودگی درماندگان است.

تَباز در «چگونگی کیش‌ها» نگارش رفته بود. خردمندان، گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند. چنانکه او اکالبد مردم را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامه او اگیتی است. هر گاه کهنه شود به جامه تازه او را بیاراید. هر گاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به

آنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار." (منتخبانی از آثار حضرت بهاءالله.

ص ۵۸-۵۹)

در یکی از نوشته‌های حضرت عبدالبهاء، جانشین بنیانگزار

آئین بهائی، چنین آمده است:

"دین‌الله یکی است که مرتب عالم انسانی است ولکن تجدد لازم. درختی را چون بنشانی روز به روز نشو و نما نماید و برگ و شکوفه کند و میوه تر به بار آرد، لکن بعد از مدت مدید کهن گردد و از ثمر باز ماند. لذا باغبان حقیقت [خدا] دانه همان شجر را گرفته، در زمین پاک می‌کارد؛ دوباره شجره اول ظاهر می‌شود." (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۲۳)

بدین ترتیب به اعتقاد بهائیان پیغمبران و دین‌های آنان از وحدتی درونی برخوردارند، و در مقایسه با ذات خود، یکی بیش نیستند و تفاوت‌هایی که در میان آنان وجود دارد، حاصل تفاوت اوضاع زمان و مکانی است که در آن پدید آمده‌اند.

## یگانگی

## مردمان

گفته شد که بهائیان به خدای یگانه اعتقاد دارند.  
گفته شد که پیغمبران خدا، از آنجا که از مبدائی

یگانه مایه می‌گیرند، در ذات خود با هم یکی هستند. همچنین گفته شد که چون اینان پیام‌آوران خدائی یگانه‌اند، پیام آنان نیز در اصل خود یگانه است. در اعتقاد بهائی اینهمه یگانگی باید ناگزیر به یگانگی انسان‌ها بیانجامد. این اصل که در اصطلاح بهائیان وحدت عالم انسانی نامیده می‌شود، هدف اصلی و مقصد نهائی آئین بهائی است.

دیانت بهائی نیز، مانند دیگر دین‌ها، هم روشی به سوی رستگاری و سعادت فردی انسان دارد و هم متوجه سعادت اجتماعی اوست. تاکید آئین بهائی بیشتر بر سعادت اجتماعی است، زیرا تمدن‌ها و فرهنگ‌های جهان در این دوره از تکامل بشری بیش از پیش به هم پیوسته‌اند و ملت‌های جهان ناگزیر دریافته‌اند که آنها اجزاء تشکیل‌دهنده یک کل‌اند و سعادت جزء تنها با در نظر گرفتن سعادت کل می‌تواند مفهوم داشته باشد. البته در دیانت بهائی تاکید بیشتر بر

سعادت جمعی به معنای نفی کردن یا بی ارزش دانستن سعادت فردی نیست، بلکه این تاکید فقط حاکی از عدم کفایت و نابسندگی سعادت فردی و گویای وابستگی یکی بر دیگری است.

آنچه به اختصار می توان درباره سعادت فردی گفت این است که از نظر دیانت بهائی آدمی سرشتی "آسمان - زمینی" دارد: دارای نهاد و طینتی الهی و آسمانی است و در جهان خاکی و بر زمین روزگار می گذراند. به تعبیر عرفانی انسان مانند یکی نی است که از نیستان، از اصل خود بریده شده و به دور مانده است. از جهان بی کران و بی رنگ یگانگی ایزدی به این جهان که عرصه محدودیت و کثرت است، افکنده شده است. بدین سبب همواره چشم دلش نگران وطن اصلی و صمیم جانش مشتاق پیوستن به سرچشمه خویش است.

در عرفان بهائی علت آفرینش آدمی محبت خدا نسبت به او بوده است. بدین ترتیب رابطه انسان با مبدء خود در وهله اول رابطه ای عاشقانه و پیوندی دوستانه است. خدا بدان سبب که انسان را دوست می داشته، او را آفریده و خطاب به او گفته است "من به تو مانوسم". آنچه آزار و درد و بیماری که انسان در این جهان بدان دچار آمده و می آید ناشی از دوری او از خداست. درمان اینهمه درد را حضرت بهاء الله از زبان خدا چنین بیان نموده است: "طیب جمیع علت های (بیماری ها) تو ذکر من است، فراموشش منما!" سهمی که "عبادات" در دیانت بهائی بر عهده دارد همانا آرامش بخشیدن به ناآرامی انسان از دوری از خداست، مرهم نهادن بر زخم فراق او از معشوق حقیقی اوست، برآوردن نیاز و اشتیاق ذاتی انسان به خداست. به گفته مؤسس دیانت بهائی:

"قلب انسان جز به عبادت رحمن (خدا) مطمئن نگردد و روح انسان جز به ذکر یزدان مستبشر نشود. قوت عبادت به منزله جناح (بال) است، روح انسان را از حسیض ادنی به ملکوت ابهی عروج دهد و کینونات بشریه را صفا و لطافت بخشد. و مقصود جز به این وسیله حاصل نشود." (رساله گنجینه حرد و احکام، ص ۱۳)

در آئین بهائی عباداتی چون نماز و روزه و دعا و مناجات، هر گاه با صداقت و دور از ریا ادا شود، می تواند ضامن سعادت شخصی آدمی باشد.

اما انسان در خلاء زندگی نمی‌کند. در جهان و در میان دیگر مردمان و با آنها به سر می‌برد. گوشه‌گیری از جامعه و انزواء در آئین بهائی نه تنها ستایش نشده بلکه نکوهش نیز گردیده است. دیانت بهائی آئینی خانقاهی نیست. چنانکه از پیش گذشت، افراد انسان اجزاء تشکیل‌دهندهٔ يك کل‌اند که جامعهٔ انسانی نام دارد. سعادت فردی بدون کسب سعادت اجتماعی، دست کم در جهان امروز، امکان‌پذیر نیست. آئین بهائی برای دستیابی به سعادت اجتماعی - و در نتیجه سعادت فردی - راه‌های پیشنهاد کرده است که از نظر بهائیان راه امن و امان رسیدن به آن مقصد است.

در آئین بهائی منزل مقصود و سعادت اجتماعی در ایجاد وحدت عالم انسانی است. این اصل، همانگونه که از پیش گفته شد، هدف اصلی دیانت بهائی است. جمیع تعالیمی که در آئین بهائی آمده، همهٔ قوانینی که در آن وضع شده، تمامی احکامی که در آن صادر گردیده و به طور خلاصه هر آنچه امر بهائی را تشکیل می‌دهد، به منظور پدید آوردن و گسترده کردن و ماندگار ساختن "وحدت عالم انسانی" به وجود آمده است. ناگفته پیداست که برای رسیدن به هر هدفی باید راه و روش و وسیله‌ای مناسب برگزیده شود. بهائیان برای رسیدن به "وحدت عالم انسانی" به يك رشته "تعالیم اجتماعی و روحانی" اعتقاد دارند و انجام آن را شرط لازم و کافی برای رسیدن به هدف والای خویش می‌دانند.

ناگفته نماند که هدف اصلی آئین بهائی که یگانگی مردمان جهان است، نباید با "یکسان" شدن آنها مشتبه شود. بهائیان نیک از این نکته آگاهند که جهانی که در آن به سر می‌برند جهان کثرت و چندی و چندگونگی است. جهان انباشته از فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و مردمان گوناگون است. وحدتی که بهائیان در پی آنند متحد ساختن آدمیان با حفظ ویژگی‌های آنان است، از میان بردن عوامل بیزاری و بیگانگی است، از بیخ و بن کندن علت کینه و بیداد است؛ کوتاه سخن، یگانگی است نه همسانی و همگونی.

تعصبات گوناگون از جمله عوامل بیزاری و بیگانگی و کینه و بیدادی است که در دل مردمان جای گرفته است. در این مورد بهائیان به ترك تعصبات از هر نوعی که باشد - دینی، نژادی، جنسی، ملی و

جز آن - اعتقاد دارند. تعصب در زبان امروزی "پیش‌داوری" نام گرفته است. فرزندگان و هوشمندان نیک می‌دانند که هیچ باوری شایسته نیست که بدون بررسی پذیرفته شود. برای رسیدن به حقیقت باید به دنبال آن رفت. به اصطلاح بهانی باید تحرّی حقیقت کرد و آن را همانگونه که به دست آید، پذیرفت. در آثار بهانی آمده است که:

"انسان چون به مقام بلوغ فائز شد، باید تفحص نماید و... در امری که عباد به آن متمسکند، تفکر کند و به سمع و بصر خود بشنود و ببیند... احزاب مختلفه در عالم موجود و هر حزبی خود را حق دانسته و می‌دانند." (پیام ملکوت، رساله نمری حقیقت، ص ۱۱)

و همچنین: "در هر مسأله تحرّی حقیقت کنید نه اصرار در رأی، زیرا اصرار و عناد در رأی منجر به منازعه و مخاصمه گردد و حقیقت مستور ماند." (امر و خلق، ج ۲، ص ۴۰۹)

یکی از عواملی که "تحرّی حقیقت" را امکان می‌بخشد، این است که مردم آموزش یابند. به دنبال حقیقت رفتن و آن را جستن و یافتن و از آن بهره بردن یکی از نیازهای بنیادی آدمی است و به همین دلیل باید همگان بتوانند امکان دستیابی به آن را داشته باشند. از این جهت است که آئین بهانی تعلیم و تربیت عمومی را یکی دیگر از تعالیم اصلی خود قرار داده است. مطابق نوشته‌های بهانی "دانائی از نعمت‌های بزرگ الهی است و تحصیل آن بر کل لازم." (پیام ملکوت، رساله تعلیم و تربیت، ص ۱۴)

و همچنین: "تربیت بر سه قسم است: تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی. اما تربیت جسمانی به جهت نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند. و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی، یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوان است. و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است و آن اکتساب کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است، زیرا در این مقام انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد... و آن نتیجه عالم انسانی است." (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۳۶)

اما تعلیم و تربیت نباید و نمی‌تواند ویژه جنس خاصی از نوع

بشر باشد. زن و مرد هر دو باید از موهبت آموزش و پرورش بهره یابند. از اینجاست که اعتقاد به تساوی حقوق زن و مرد یکی دیگر از تعالیم بهائیان است. یگانگی مردمان جهان بدون در نظر داشتن حقوق و امکانات نیمی از آنان امکان پذیر نیست. بر طبق آثار بهائی "نساء و رجال کل در حقوق مساوی" اند و "بهیچ وجه امتیازی در میان نیست، زیرا جمیع انسانند." و نیز: "تا مساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید. زنان يك ركن مهم از دو ركن عظیمند و اول مریی و معلّم انسانی." (پیام ملکوت، رساله تساوی حقوق، ص ۷ و ۹)

دانش بشری پس از دوران نوزائی علم و هنر (رنسانس) پیشرفتی چشمگیر داشته است. این پیشرفت سبب شد که بسیاری از باورهای کهنه مردمان مورد تردید قرار گرفت و به جای آن اصولی که در نتیجه یافته های علمی به دست آمده بود، پذیرفته شد. بسیاری از باورهای مردمان مبنی بر تعلیمات دینی آنان بود. زبان کتاب های آسمانی معمولاً زبانی رمزی و نمادین (سمبلیک) است. کسانی که برداشتشان از کتاب های دینی بر پایه ظاهر کلمات استوار بود و علم را بر اساس این برداشت ها مبتنی می دانستند، دانش جدید را مخالف دین یافتند.

در قرون وسطی (اعم از قرون وسطای مسیحی از سده پنجم تا پانزدهم میلادی و قرون وسطای اسلامی از سده ششم تا اوایل سده چهاردهم هجری) دین و احکام آن حکم می راند. علم شاخه ای از دین بود و حد و مرز آن را دین معین می کرد. بعد از رنسانس یافته های علمی اهمیت بیشتری به خود گرفت تا جایی که دین را نیز تحت تأثیر قرار داد. گروهی از اهل علم دین را مخالف پیشرفت فرهنگ و تمدن دانستند. به همین جهت دعوی دین و علم از نو سر گرفت. حکم عقل و علم ناشی از آن و صنعت ناشی از علم از باورهای دینی پیشی گرفت. قدرت "کلیسا" کاهش یافت. پرچم علم افراخته شد و در این سلسله بی امان دین به علم باخت.

بهائیان علم را، چنانکه دانشمندان روش شناسی نیز تعریف کرده اند، "کاشف اسرار طبیعت" می دانند. کار علم یافتن روابط ضروری بین عناصر طبیعی و بیان این روابط به صورت قوانین علمی است.



علم را با سلسله مراتب ارزش های اخلاقی کلری نیست. به بیان دیگر، علم غایت و هدف را تعیین نمی کند. حیطة علم جهان واقعیت است. غرض آن یافتن روابط این جهان است. علم نشان می دهد که این روابط چگونه اند. بررسی "بایدها" در حیطة حکومت علم نیست.

اما وظیفه دین تعیین هدف و غایت است، معنی بخشیدن به زندگی انسان است، تنظیم چگونگی رابطه انسان با مبداء خود و رفتار مردمان با یکدیگر است. بنا بر آنچه گفته شد، بهائیان علتی برای وجود اختلاف در میان دین و علم نمی بینند بلکه به توافق علم و عقل و دین قائلند. در یکی از آثار حضرت عبدالبهاء چنین آمده است: "علم اعظم منقبت عالم انسانی است؛ علم سبب کشف حقایق است، ولی علم بر دو قسم است: علوم مادیه و علوم الهیه. علوم مادیه کشف اسرار طبیعت کند؛ علوم الهیه کشف اسرار حقیقت نماید. عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند؛ اکتفای به یک علم ننماید، زیرا هیچ پرنده ای به جناح واحد پرواز نکند. باید به دو بال پرواز نماید: یک بال علوم مادیه و یک بال علوم الهیه." (پیام ملکوت، رساله لزوم تطابق دین با علم و عقل، ص ۱۱۲)

بدین ترتیب بهائیان عقل و دین را مکمل یکدیگر می دانند. نمی کوشند با پذیرفتن یکی دیگری را از اعتبار بیاندازند. آن دو را بال های تکامل بشری می دانند. قلمرو "واقعیت" را به علم می سپارند تا یافته هایش با سیر تدریجی تکاملی افزوده شود و با کاربرد آن در صنعت آسایش فراهم گردد؛ و حیطة اخلاق و رفتار انسانی و تعیین هدف را در اختیار دین می دانند تا اقتضای سعادت اجتماعی را پی افکنند. در واقع دین و علم به مدد یکدیگر می شتابند و در این داد و ستد بجا و پسندیده قافله تمدن بشری را به پیش می رانند.

هم فکری و همزیانی و همکاری مردمان با یکدیگر پیشبرد قافله تمدن بشری را آسان تر می سازد. یکی از عوامل ایجاد همبستگی در میان مردم یگانگی زبان و خط است. در روزگار ما وحدت قومی و نژادی بسیاری از ملت ها را زیانشان معین می کند، و این حاکی از اهمیت و کارائی زبان در ایجاد وحدت است. از سوی دیگر نمی توان اهمیت زبان را در ارتباط با اندیشه فراموش کرد. اندیشیدن در وهله اول با واژگان صورت می گیرد، هر چند که ممکن است این واژگان

تلفظ نشود. بدین ترتیب وحدت زیان و خط در نظر بهائیان اهمیتی ویژه به خود می‌گیرد و یکی دیگر از راه‌های گسترش یگانگی به شمار می‌رود. آئین بهائی چنین پیشنهاد می‌کند که نمایندگان همه مردمان جهان "باید... مجلسی بیارایند و در آن مجلس يك لسان از السن مختلفه و همچنین يك خط از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند تا در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم فرمایند. در این صورت دارای دو لسان می‌شوند: یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم به آن تکلم نمایند. اگر به آنچه ذکر شد تمسک جویند جمیع ارض قطعاً واحده مشاهده شود...." (امر خلق، ج ۴، ص ۲۷۹-۲۸۰)

برای اینکه همه مردم بتوانند این جهان را کشور واحدی بدانند و خود را شهروندان آن به شمار آورند، می‌باید عوامل تفاوت‌های زیان‌آور مردم را با یکدیگر از میان برداشت. در عصر حاضر یکی از عوامل این تفاوت‌ها که مانع از ایجاد یگانگی در میان مردمان می‌شود اختلاف فاحش میان درویش و توانگر است. ثروت جهان در دست شمار اندکی از مردمان است. بیشتر مردم بهره‌ای بسیار اندک از منابع جهان دارند. در عوض اقلیتی کوچک دسترسی به بیشتر ثروت جهان دارد. بنا به شهادت آثار بهائی "طبقات ناس مختلفند. بعضی در نهایت غنا هستند، بعضی در نهایت فقر. یکی قصر بسیار عالی دارد، یکی سوراخی ندارد. یکی انواع طعام در سفره‌اش حاصل است، یکی نان خالی ندارد، قوت یومی ندارد." بر بنیان این آسیب‌شناسی اجتماعی تعلیم دیگری در آئین بهائی هست و آن تعدیل معیشت است. این تعلیم حکایت از لزوم بهبود زندگی اقتصادی مردمان می‌کند. در دیانت بهائی در مورد مسأله اقتصادی سرمایه‌داران و رنجبران چنین آمده است که "این یکی از مسائل اساسیه است و اما معتدلانه نه مَهَوَرَّانَه [خشونت‌بار] و اگر این مسأله به طور محبت‌التیام نیابد عاقبت به جنگ خواهد کشید." اشتراك و تساوی تام ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مُخْتَل می‌گردد، اما يك طریق معتدلانه دارد که نه فقراء اینطور محتاج بمانند و نه اغنیاء اینطور غنی گردند. هم فقراء هم اغنیاء بر حسب درجات خود به راحت و آسایش و سعادت زندگی نمایند." (پیام ملکوت، رساله تعدیل معیشت، ص ۲۳) و

همچنین: "امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسأله تحقق نیابد، سعادت برای عالم بشر ممکن نیست." (نظر اجمال در دیانت بهائی، ص ۴۴)

پیوستگی و وابستگی روزافزون مردمان و دولت‌های جهان به یکدیگر ایجاب می‌کند که یک مرجع عام بین‌المللی عهده‌دار حل و فصل مشکلات و اختلافات میان ملت‌ها باشد. بهائیان بر آنند که باید سازمانی همگانی یا به تعبیر بهائی یک محکمه کبری<sup>۱</sup> در جهان تشکیل شود "جمیع ملل و دول نمایندگان انتخاب نمایند... و پادشاهان و رؤساء جمهور تصدیق فرمایند... و از این نمایندگان محفلی... تشکیل گردد و محکمه کبری تأسیس یابد و جمیع مسائل مهمه و مشاگل عظیمه بین‌الملل و الدول در آن محکمه کبری حل شود تا بنیان جنگ بر افتد و عالم انسانی از این عار و ننگ رهائی یابد." (امرو خلق، ج ۴، ص ۲۲۵)

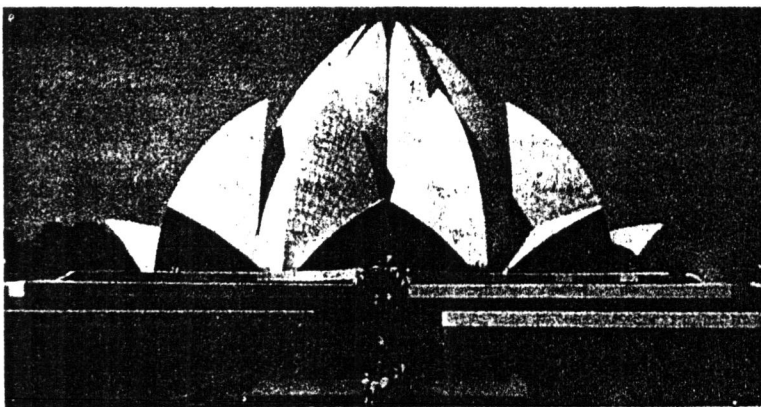
و همانگونه که در نقل قول بالا اشاره شد، هدف دیگر بهائیان ایجاد آشتی در میان همه مردمان یا تأسیس صلح عمومی است. این صلح باید با همکاری همه دولت‌ها پی‌ریزی شود. به گفته بنیانگذار آئین بهائی "باید مجلسی بزرگ ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح به اصلاح توجه کنند" (امرو خلق، ج ۴، ص ۲۷۱)

ناگفته نماند که اصول و تعالیمی که در آئین بهائی برای بهبود زندگی انسان وضع شده است، تنها با اعتقاد و ایمان به مبدائی که در آغاز این گفتار از آن سخن رفت، قابلیت اجرا خواهد یافت. ضمانت اجرایی تعالیم بهائی همانا اعتراف به این لطیفه روحانی است که آدمی نیازمند نَفَثَات و تعلیمات رُوحِ الْقُدُس است. روح القدس در اصطلاح بهائیان رابط میان خدا و انسان است. هر چه انسان در زندگی مادی خود پیشرفت کند، باز هم به فیض این روح قدسی نیاز خواهد داشت.

این تعلیم بهائی از یک سو به این معنی است که آدمی باید بپذیرد که قافله تمدن بشری را چاووشی الهی لازم است و انسان نیازمند فیض بردن از روح القدس است. به شهادت آثار بهائی "مقصود از روح القدس فیض الهی است." (مفاوضات، ص ۸۲) از سوی دیگر این تعلیم بیان نیاز آدمی به ایجاد ارتباط با مبدأ او از راه دعا و مناجات است. بدون پذیرفتن این میانجی روحانی و نیاز به ایجاد و حفظ ارتباط با او

عالم انسانی مانند بدنی فاقد روان است و هر اصل و تعلیمی قابلیت اجرایی خود را از دست خواهد داد. تنها باور و ایمان به نیاز آدمی به فیض الهی می‌تواند ضامن انجام اصول اخلاقی و روحانی باشد. در یکی از نوشته‌های بهانی چنین آمده: "دعا واسطه ارتباط میانه حق و خلق است و سبب توجه و تعلق قلب. هرگز فیضی از اعلیٰ به ادنی بدون واسطه تعلق و ارتباط حاصل نگردد. این است که بنده باید به درگاه احدیت تضرع و ابتهال نماید و نماز و نیاز آرد." و نیز: "باید اوقات مخصوصه تذکر و تنبّه و دعا و مناجات را فراموش ننمود، چه که بدون فضل و عنایت الهیه موفقیّت و ترقی و پیشرفت در امور مشکل، بلکه ممتنع و مُحال" (پیام آسانی، ص ۱۴۲)

در آثار مسیحی پیش‌گونی شده است که در زمانی دور "ملکوت خدا بیاید." بدین معنی که این جهان بدان پایه رسد که بازتاب عالم الهی را در خود پدید آورد. عالم الهی جهان وحدت و بی‌کرانگی است. جهان ما عرصه کثرت و کرانمندی است. تنها از راه ایجاد وحدت در این عالم کثرت می‌توان نشان عالم بالا را در جهان انسانی پدید آورد؛ تنها یگانگی مردمان می‌تواند بازتاب جهان ایزدی را - که عالم وحدت محض است - در جهان انسانی به ظهور رساند. بهائیان کیش و مرام خود را در خدمت برآوردن این هدف می‌دانند و تعلیم آن را راه امن رسیدن به این مقصد می‌شمارند.



مشرق الادکار هندوستان در حومه نیودلهی

### ۳- مختصری از تاریخ آئین بهائی

(القباس و ترجمه کوتاه، شده از دائرة المعارف بریتانیکا، چاپ ۱۵، ۱۹۷۲)

امر بهائی  
امر بهائی دیبانتی است که توسط میرزا حسینعلی نوری (۱۸۱۷-۱۸۹۲) معروف به بهاءالله بنیانگذاری شده است. کلمه بهائی مشتق از بهاء و به معنی پیروان بهاءالله است.

این دین خود از امر بابی ریشه گرفته است. امر بابی در سال ۱۸۴۴ توسط سید علیمحمد شیرازی معروف به باب تأسیس گردید و تأکیدش بر ظهور "مَنْ يَظْهَرُ اللَّهَ" (آنکه خدا ظاهرش خواهد ساخت) بود که منظور از آن ظهور پیغمبری جدید است. امر بابی نیز به نوبه خود از مذهب شیعه اسلام مایه گرفته بود که پیروانش به رجعت امام دوازدهم (جانشین محمد) اعتقاد دارند که دیبانت را تجدید خواهد کرد و مؤمنان را هدایت خواهد نمود. این اعتقاد به ظهور و رجعت، اساس تعالیم مکتب شیخی بود که به دنبال نام شیخ احمد احسانی نامیده شده بود. شیخ احمد احسانی و جانشینش سید کاظم رشتی اعتقاد سنتی تفسیر و تعبیر لفظی را ترک کردند و اعتقاد به مفاهیمی چون قیامت و روز حساب و رجعت امام دوازدهم را تمثیلی و نمادین دانستند. این دو و پیروانشان (که به نام شیخیه معروفند) ظهور قائم، امام دوازدهم را در آینده‌ای بسیار نزدیک انتظار می‌بردند.

در روز ۲۲ می سال ۱۸۴۴ جوانی از نسل محمد پیغمبر اسلام به نام سید علیمحمد در شهرآز به یکی از علمای شیخی به نام ملا حسین بشروئی اعلان کرد که قائم موعود است. بدین ترتیب ملا حسین نخستین پیرو سید علیمحمد شد که خود را باب می‌خواند (بدین جهت که باب یا درجه فیض از جانب کسی بود که هنوز از چشم مردمان پنهان بود).

تعالیم باب که اصل آن بشارت به ظهور "مَنْ يَظْهَرُ اللَّهَ" بود در مدتی کوتاه در سراسر ایران گسترش یافت و مخالفت شدید علما و دولت را برانگیخت. باب خود دستگیر و پس از چند سال حبس محکوم به مرگ شد. در سال ۱۸۵۰ او را به تبریز بردند و با طناب به دیواری در میدان عمومی شهر آویختند. سپاهی مرکب از صدها سرباز تفنگ‌هایشان را آتش

کردند. پس از آنکه دودها فرو نشست مردمانی که در محل اعدام گرد هم آمده بودند دیدند که طناب‌ها به وسیله کلوله پاره شده و باب ناپیدا شده بود. او را بدون آنکه صدمه‌ای دیده باشد در ساختمان مجاور یافتند که به آرامی با یکی از پیروانش سخن می‌گفت. مراسم اعدام تکرار شد و این بار مؤثر بود. سپس آزار بابیان در سطحی عمومی صورت گرفت و سرانجام بیش از ۲۰ هزار نفر جانشان را از دست دادند

**تاریخ و انتشار** دو نفر بابی در آگست سال ۱۸۵۲ به انتقام کشته شدن مولایشان به ناصرالدین شاه، پادشاه ایران سوء قصد کردند.

بهاءالله که یکی از پیروان نخستین باب بود در رابطه با این سوء قصد دستگیر شد. گرچه بهاءالله از نقشه آنان بی‌خبر بود، با این حال به زندان معروف "سپاه چال" طهران افکنده شد و در آنجا از رسالت خود بعنوان یکی از پیامگزاران خدا آگاهی یافت. وی در ژانویه سال ۱۸۵۳ آزاد شد و به بغداد تبعید گردید. جامعه بابی در آنجا به رهبری بهاءالله حیاتی تازه یافت و دولت ایران که خود را در معرض خطر می‌دید به دولت عثمانی توصیه کرد که بهاءالله و پیروان روزافزون او را به محلی دورتر از مرزهای ایران انتقال دهد. بهاءالله قبل از انتقال به قسطنطنیه (اسلامبول امروز) ۱۲ روز را در باغی در حومه بغداد گذراند و در آنجا در اپریل سال ۱۸۶۳ به گروه کوچکی از بابیان اعلام کرد که او همان پیغمبری است که ظهورش را باب وعده داده بود. بهاءالله پس از گذراندن ۴ ماه در قسطنطنیه به ادرنه منتقل شد و در آنجا مأموریت خود را در نامه‌هایی - که "الواح" نام دارند - به رهبران ایران و عثمانی و روسیه و پروس و اطریش و انگلستان و همچنین به باب و رهبران دینی مسیحیان و مسلمانان اعلان کرد.

اکثر قریب به اتفاق بابیان مدعی بهاءالله را پذیرفتند و از آن پس بهائی نام گرفتند. گروه کوچکی از میرزا یحیی صبح ازل، برادر ناتنی بهاءالله پیروی کردند و به طور موقت شکافی در میان بابیان به وجود آوردند. میرزا یحیی که فقط عده انگشت‌شماری را به خود جلب کرده و از این بابت آزرده بود، به کمک هوادارانش دولت عثمانی را برانگیخت که

بهاء‌الله را به عکا در فلسطین تبعید کند. اما میرزا یحیی نیز قربانی  
دسیسه‌های خود شد و به قبرس تبعید گردید.

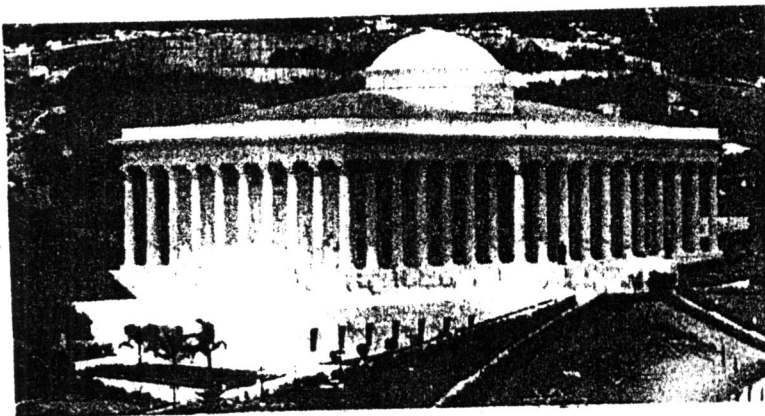
بهاء‌الله و خانواده و گروهی از پیروانش نزدیک دو سال در یک  
قلعه نظامی که به زندان تبدیل شده بود، به سر بردند. یکی از پسران و  
همچنین چند تن از همراهان او در آنجا درگذشتند. پس از کاهش شدت  
حس، بهاء‌الله اجازه یافت که در عکا منزل کند و بعداً در قصری در  
نزدیکی شهر اقامت گزیند. بهاء‌الله پیش از وفاتش در سال ۱۸۹۲ شاهد  
آن بود که دینش از مرزهای ایران و عثمانی فراتر رفته و در قفقاز و  
ترکستان و هندوستان و برمه و مصر و سودان انتشار یافته بود.

بهاء‌الله پسر بزرگ خود، عبدالبهاء (۱۸۴۴-۱۹۲۱) را بعنوان رهبر  
جامعه بهائی و مبین و مفسر مختار تعالیمش برگزید. عبدالبهاء از فلسطین  
هم به اداره امور این نهضت می‌پرداخت و هم فعالانه در گسترش این آئین  
در افریقا و از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ در اروپا و امریکا سهیم بود. عبدالبهاء  
نوه بزرگش شوقی ربانی (۱۸۹۷-۱۹۵۷) را بعنوان جانشین خود و ولی  
امرالله و مبین تعالیم بهاء‌الله منصوب گردانید و بدین ترتیب وحدت مؤمنان  
را تأمین کرد.

آثار مقدسه آثار مقدسه (کتاب‌های آسمانی) بهائی شامل همه  
نوشته‌های بهاء‌الله و توضیح و تشریح آن توسط

عبدالبهاء و شوقی ربانی است. آنچه از بهاء‌الله به جا مانده مشتمل بر بیش  
از ۱۰۰ مجلد است که بعضی از آن عبارت است از: کتاب اقدس، مجموعه  
قوانین و احکام او؛ کتاب ایقان، تشریح اصول اساسی (اعتقادات بهائی)  
درباره خدا و پیغمبران؛ کلمات مکنونه، مجموعه‌ای از سخنانی که هدف از  
آن ملکوتی ساختن روح آدمی و تهذیب اخلاق اوست؛ هفت وادی، رساله‌ای  
عرفانی که در آن هفت مرحله‌ای را که روح انسان باید طی کند تا به مراد  
از هستی خود آگاهی یابد، توضیح داده شده است؛ رساله ابن‌دنب، آخرین  
اثر بزرگ او؛ و تعداد زیادی آثار مرکب از دعا و مناجات و هند و اندرز و  
رساله‌های تفسیری. بهائیان معتقدند که آثار بهاء‌الله ملهم است و مشتمل بر  
وحی الهی برای عصر حاضر است.

تشکیلات اداری جامعه بهائی مطابق با اصول کلی که بهاءالله اعلام کرده، و از طریق تشکیلاتی که او به وجود آورده و عبدالبهاء درباره‌اش توضیح داده و آن را گسترانده است، اداره می‌شود. این اصول و تشکیلات، نظم اداری بهائی را تشکیل می‌دهد که به اعتقاد بهائیان دستورالعمل کلی نظم جهان در آینده است. اداره جامعه بهائی در سطح محلی و با انتخاب محفل روحانی محلی آغاز می‌شود. جریان انتخابات عاری از احزاب و نامزد شدن و فعالیت‌های تبلیغاتی است. محفل روحانی محلی بر همه امور محلی جامعه بهائی نظارت دارد. هر سال نیز بهائیان نمایندگان را برای شرکت در یک مجلس شور ملی برمی‌گزینند. نمایندگان آن انجمن محفل روحانی ملی را که نظارت به امور جامعه بهائی در هر کشور دارد، انتخاب می‌کنند. اعضاء همه محافل روحانی ملی نیز هر چند سال یک‌بار در یک مجلس شور بین‌المللی جمع می‌شوند و عالی‌ترین مرجع اداری خود را که بیت‌العدل اعظم نام دارد، انتخاب می‌کنند. مطابق آثار بهاءالله بیت‌العدل اعظم عالی‌ترین مرجع اداری و قانونگزاری و قضائی جامعه بهائی است. وظیفه‌اش اجرای احکام بهاءالله و وضع قوانینی است که در آثار مقدسه نیامده است. مقر بیت‌العدل اعظم در شهر حیفا در کشور اسرائیل در جوار مقبره باب و عبدالبهاء و در نزدیکی مقبره بهاءالله در بهجی نزدیک شهر عکاست.



ساختمان بیت‌العدل اعظم در حیفا



## ۴- برگزیده‌ای از آثار بهائی

از آثار حضرت "مقصود" از کتاب‌های آسمانی و آیات الهی آنکه  
بهاء الله مردمان به راستی و دانائی تربیت شوند که سبب  
راحت خود و بندگان شوند. هر امری که قلب را

راحت نماید و بر بزرگی انسان بیافزاید و ناس را راضی دارد، مقبول  
خواهد بود. مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مَرْتَبین، و الا پست‌تر  
از جمیع مخلوق مشاهده می‌شود. بگو ای دوستان! امروز را غنیمت  
شمردید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید. از حق  
می‌طلبیم جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مَرْتَبین  
فرماید. اِنَّهُ هُوَ الْمُخْتَارُ" (دریای دانش، ص ۱)

"ای پسران دانش، چشم سَر را پلک به آن نازکی از جهان و آنچه در  
اوست بی‌بهره نماید؛ دیگر اگر پردهٔ آز بر چشم دل فرود آید چه خواهد  
نمود؟ بگو: ای مردمان، تاریکی آز و رشک روشنائی جان را بیپوشاند،  
چنانکه ابر روشنائی آفتاب را. اگر کسی به گوش هوش این گفتار را  
بشنود، پَر آزادی برآرد و به آسانی در آسمان دانائی پرواز نماید چون  
جهان را تاریکی فرا گرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا  
گشت تا کردارها دیده شود. و این همان روشنی است که در نامه‌های  
آسمانی به آن مژده داده شد." (دریای دانش، ص ۶)

"ای دوستان، سرپردهٔ یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را  
نبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار" (دریای دانش ص ۷-۸)

"ای بندگان، سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه  
و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکننده و ابر بخشش سایه گسترده.  
با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه<sup>آ</sup>  
بشناخت." (دریای دانش، ص ۱۰۱)

"ای پسران انسان، دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و

محبت و الفت عالم است؛ او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء ننمائید اینست راه مستقیم و اسّ محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند..." (دریای دانش ص ۲۰-۲۱)

"قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبای الهی کشته شوند، نزد این عبد محبوب تر از آن است که به نفسی تعرض نمایند." (امر و خلق ج ۳، ص ۱۹۳)

"حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده ...  
الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضاء ننمائید این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل بها کمر همت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّا لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمایند ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد...."

مشکاة بیان را این کلمه بمثابه مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و متور سازد. حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلیٰ که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیت فائز شوید. این قصد سلطان مقاصد و این اصل ملوک آمال و لکن تا افتق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر می آید...."

ای اهل بهاء، باید با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمائید. اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است که دون شما از آن محروم، به لسان محبت و شفقت القاء نمائید و بنمائید. اگر قبول شد و اثر نمود، مقصود حاصل و الا او را به او واگذارید و درباره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوب است و مانده روح و بمثابه معانیست

از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی... (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۸۴-۱۸۵)

"ای دوستان، امروز باب آسمان به مفتاح اسم الهی گشوده ... خود را محروم ننمائید و عمر گرانبهایه را به قول این و آن تمام نکنید. کمر همت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجه کنید.... باید اهل بهاء ... به کمال روح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را متذکر دارند به آنچه که نفع آن به کلّ راجع است .... عالم به محبت خلق شده و کلّ به و داد و اتحاد مأمورند." (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۱۳)

"ای اغنیای ارض فقراء امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمائید" (کلمات مکتونه فارسی)

"برتری و بهتری که به میان آمد، عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت.... بلی انسان عزیز است، چه که در کلّ آیت حقّ موجود؛ لکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائی است کبیر."<sup>۱</sup>  
(امر و خلق، ج ۳، ص ۲۵۸)

### الها معبودا

از مناجاتهای حضرت بهاءالله  
از توأم و بتو آمدم قلبم را بنور معرفت منیر  
فرما تونی مقتدری که قدرت عالم و اسم از اقتدارت باز نداشت. از يك اشراق از نیر کرم  
دریاهای کرم ظاهر و از يك تجلی از نیر

جودت عالم وجود موجود. ای پروردگار آنچه لایق ایامت نیست اخذ نما و آنچه قابل است عطا فرما. تونی آن بخشنده ای که بخششت محدود به حدود نه. عباد تو نیم ترا میجوئیم و از تو میطلبیم. تونی فضال و تونی بخشنده

## الها معبودا ملکا مقصودا

بچه لسان ترا شکر نمایم غافل بودم آگاهم فرمودی. معرض بودم بر اقبال تأیید نمودی. مرده بودم از آب حیات زندگی بخشیدی پژمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمن جاری شده تازگی عطا کردی. پروردگارا وجود کلّ از جودت موجود از بحر کرمیت محروم. مفرما و از دریای رحمتت منع مکن. در هر حال توفیق و تأیید میطلبم و از سماء فضل بخشش قدیمت را سانلم. تونئی مالک عطا و سلطان ملکوت بقا.

از آثار حضرت "أسّ اساس دیانت خلوص است، یعنی شخص  
عبدالبهاء متدین باید که از جمیع اغراض شخصیّه خود  
گذشته، بآئی وجه کان، در خیرت جمهور بکوشد."

(امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۹)

"همیشه حقّ خلق داشته و همیشه از شمس حقیقت شعاع لامع ساطع...  
عالم وجود را بدایتی نیست." (مناوَضات عبدالبهاء، نقل در امر و خلق، ج ۱، ص  
۱۱۳-۱۱۵)

"... مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حقّ شخصی،  
چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن، زبان به طعنه گشائید...  
زنهار زنهار از اینکه نفسی خاطری بیازارد و لو بدخواه و بدکردار  
باشد." (نظر اجمال در دیانت بهائی، ص ۵۱)

"محبت نور است، در هر خانه بتابد؛ و عداوت ظلمت است، در هر  
کاشانه لانه نماید." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۲۱)

"الحمد لله امر الهی در دوره بهائی روحانیت محضه است تعلق بعالم  
جسمانی ندارد نه جنگ و جدال است و نه ننگ و وبال نه نزاع با امم  
است و نه پرخاش با قبائل و ملل جیشش محبت الله است و عیشش  
صهبا، معرفت الله جنگش بیان حقیقت است و جهادش با نفس امّارة بد

طینت. مظلومیت کبری غالبیت است و محویت و فنا عزّت ابدیه باری روحانیت اندر روحانیت است. تا توانید خاطر موری نیازارید چه جای انسان و تا ممکن سر ماری مکویید تا چه رسد بمردمان. همت بر آن بگمارید که سبب حیات و بقا و سرور و فرح و راحت و آسایش جهانیان گردید خواه آشنا و خواه بیگانه خواه مخالف و خواه موافق نظر بپاکی گهر و یا ناپاکی بشر ننمائید بلکه نظر برحمت عامّه خداوند اکبر فرمائید که پرتو عنایتش جهان و جهانیان را احاطه نموده و فیض نعمتش عارفان و جاهلان را مستغرق فرموده. بیگانه مانند آشنای بیگانه بر خوان انعامش حاضر و منکر و مُدبّر مانند مقبل از دریای الطافش مغترف. احبای الهی باید مظاهر رحمت عامّه باشند و مطالع فیض خاص. مانند آفتاب بر گلشن و گلخن هر دو بتابند و بمشابه ابر نیسان بر گل و خار هر دو ببارند. جز مهر و وفا نجویند و طریق جفا نپویند و غیر از راز صلح و صفا نگویند. اینست صفت راستان و اینست نشانه بنده آستان ... احبای الهی ... در هر اقلیم که مقیمند با قلب سلیم یار و ندیم قریب و بعید گردند و با خلق و خوئی چون بهشت برین ترویج دین و آئین رحمانی نمایند. ابدأ آزرده نگردند افسرده نشوند پزمرده ننشینند آنچه جفا بیشتر بینند وفا بیشتر نمایند و هر چه بلا و عذاب زیادتیر کشند جام عطا بیشتر بخشند. این است روح هیکل عالم و این است نور تابنده در قلب عالم ... (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالها، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۹)

آی بنده الهی البته از ظهور قوه نامتناهی در این عصر مجید آثار عجیبه در عالم آشکار گردد و تغییرات عظیمه در حال و استقبال مشاهده شود زیرا کلمه الله مانند روح است و عالم امکان مانند جنین در رحم مادر. از قوه روح، این جنین حالات متنوعه پیدا کند و از هیئتی به هیئتی انتقال نماید علی الخصوص در ایران که از قوه کلمه الله آثار عظیمه ظاهر خواهد گردید. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالها، ج ۲، ص ۸۹)

## بنام یزدان مهربان

از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء  
پاك یزدانا خاك ایران را از آغاز مشگبیز فرمودی  
و شورانگیز و دانش خیز و گوهر ریز. از خاورش  
همواره خورشیدش نور افشان و در باخترش ماه  
تابان. کشورش مهر پرور و دشت

بهشت آسایش پر گل و گیاه جان پرور و کهسارش پر از میوه تازه وتر و  
چمنزارش رشگ باغ بهشت. هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای  
ژرف پر خروش روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر  
بزرگوارش پنهان در زیر روپوش باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش  
خارزار. چشمه شیرینش شور گشت و بزرگان نازنینش آواره و در بدر هر  
کشور دور. پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک. تا آنکه دریای  
بخششت بجوش آمد و آفتاب دهش در دمید. بهار تازه رسید و باد  
جانپرور وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهرپرور تابید. کشور بجنید  
و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشگ بوستان گشت. جهان جهانی  
تازه شد و آوازه بلند گشت. دشت و کهسار سبز و خرم شد و مرغان  
چمن بترانه و آهنگ همدم شدند. هنگام شادمانی است پیغام آسمانی  
است بنگاه جاودانی است بیدار شو بیدار شو. ای پروردگار بزرگوار حال  
انجمنی فراهم شده و گروهی همداستان گشته که بجان بکوشند تا از  
باران بخششت بهره به یاران دهند و کودکان خود را به نیروی پرورشت  
در آغوش هوش پرورده رشگ دانشمندان نمایند آئین آسمانی بیاموزند و  
بخشش یزدانی آشکار کنند. پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه  
باش و نیروی بازو بخشش تا بآرزوی خویش رسند و از کم و بیش در  
گذرند و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا نمایند. ع ع

## حواله

خدواند مهربانا کریم رحیما این جمع را بشمع محبت روشن نما و این  
نفوس را بنفحات روح القدس زنده کن، انوار آسمانی ببخش و موهبت  
کبری مبذول دار، تأییدات غیبیه برسان و مکاشفات روحانیه ارزان فرما،

دیده‌ها را بنور هدی روشن کن، دلها را بفیوض نامتناهی غبظ گلشن  
 نما، ارواح را بشارت کبری ده و نفوس را بموهبت عظمی مفتخر نما،  
 ای پروردگار فقیرانیم گنج ملکوت ارزانی نما، ذلیلانیم در ملکوت عزیز  
 فرما، بی سر و سامانیم در پناهت ملجأ و مأوی ده، طالبانیم بالطف  
 بی پایان رهبری نما، ساکتانیم نطق فصیح بخش، بی قوتیم قدرت ملکوت  
 احسان فرما، پروردگارا آمرزگارا خطا ببخش، عطا بده، گناه بیامرز، ما  
 را آداب رحمانی بیاموز، تونی دهنده تونی بخشنده تونی مهربان ع ع



گروهی از ۳۰۰۰۰ نفر بهائیان ممالک مختلف که در نوامبر ۱۹۹۲  
 در دومین کنگره جهانی بهائی (در نیویورک) شرکت کردند

An Introduction  
to  
The Baha'i Faith